

عربی

نکات قواعد جزوه

❖ نکات قواعدی

❖ نکات ترجمه

تألیف: قرنی آهنی

تایپ و حروفچینی: فرهنگ حاجی عزیزی

مشخصات

نام کتاب: جزوه قواعد و نکات عربی ۳ (ویژه دانش آموزان رشته علوم تجربی و ریاضی فیزیک)

مؤلف: قرنی آهنی

تایپ و حروفچینی: فرهنگ حاجی عزیزی

صفحه آراء: فرهنگ حاجی عزیزی

مصصح: فرهنگ حاجی عزیزی

سال تألیف: بهار ۱۳۹۱

ویرایش: ۱۳۹۵

جهت دریافت: <http://ekran.blog.ir> – <http://farhangsarainiran.blog.ir>

جهت ارتباط: farhang.hajiazizi@yahoo.com – [telegram.me/@farhanghajiazizi](https://t.me/farhanghajiazizi)

پیرانشهر

فهرست مطالب

- ۱.....مبحث معتلات.....
- ۱.....مثال در امر مخاطب.....
- ۱.....مثال در مضارع مجزوم.....
- ۱.....بررسی فعل مثال واوی و یائی در باب های مزید.....
- ۲.....بررسی إعلال در فعل أجوف (ثلاثی مجرد).....
- ۲.....أجوف در زمان ماضی.....
- ۳.....أجوف در مضارع معلوم.....
- ۵.....أجوف در امر حاضر.....
- ۵.....أجوف در مضارع مجزوم.....
- ۶.....بررسی فعل أجوف واوی و یائی در باب های ثلاثی مزید.....
- ۷.....بررسی إعلال در فعل ناقص.....
- ۷.....ناقص در زمان ماضی.....
- ۸.....ناقص در زمان مضارع.....
- ۹.....ناقص در امر حاضر.....
- ۹.....ناقص در زمان مضارع مجزوم.....
- ۱۱.....مبحث مفعولٌ مطلق.....
- ۱۳.....مبحث مفعولٌ فیه (ظرف مکان و ظرف زمان).....
- ۱۵.....مبحث حال.....
- ۱۸.....مبحث تمییز.....
- ۲۰.....مبحث إستثناء.....
- ۲۲.....مبحث منادا.....

توجه داشته باشید در مثال هایی که در جزوه مطرح شده است، تاي گرد (ة) در زبان عربي در اینجا به صورت (هـ - هـ) نشان داده شده است.

معتلات

مثال در امر مخاطب

در امر مخاطب (حاضر) مثال «واوی» در هر شش صیغه، إعلال به حذف صورت می گیرد. چرا که امر از فعل مضارع ساخته می شود و در فعل مضارع مثال «واوی» قبلاً إعلال به حذف رخ داده بود. مثال:

تَجِدُونَ ← جَدُوا	تَجِدَانِ ← جَدَا	تَجِدُ ← جَد	مخاطب
تَجِدْنَ ← جَدْنَ	تَجِدَانِ ← جَدَا	تَجِدِينَ ← جَدِي	

مثال در مضارع مجزوم

مثال در مضارع مجزوم «واوی» حرف عله در تمام صیغه ها حذف می شود. زیرا قبلاً در مضارع حذف شده بود. مثال:

يَجِدُونَ ← لَمْ يَجِدُوا	يَجِدَانِ ← لَمْ يَجِدَا	يَجِدُ ← لَمْ يَجِدْ	غایب
يَجِدْنَ ← لَمْ يَجِدْنَ	يَجِدَانِ ← لَمْ يَجِدَا	يَجِدُ ← لَمْ يَجِدْ	
تَجِدُونَ ← لَمْ تَجِدُوا	تَجِدَانِ ← لَمْ تَجِدَا	تَجِدُ ← لَمْ تَجِدْ	مخاطب
تَجِدْنَ ← لَمْ تَجِدْنَ	تَجِدَانِ ← لَمْ تَجِدَا	تَجِدِينَ ← لَمْ تَجِدِي	
أُوجِدُ ← لَمْ أَوْجِدْ			متکلم
نُوجِدُ ← لَمْ نُوجِدْ			

بررسی فعل مثال «واوی» و «یائی» در باب های ثلاثی مزید

اگر فعل مثال «واوی» را به باب های ثلاثی مزید ببریم، تنها در مصدر باب های (إفعال) و (إستفعال) حرف عله دچار تغییر می شود، بدین صورت که حرف عله ی «واو» به «یاء» تبدیل می شود که علت تبدیل آن به «یاء» این است که هر گاه «واو» ساکن، ماقبل آن مکسور باشد، حرف عله ی «واو» به «یاء» تبدیل می شود. مثال:

باب افعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر
وَجَدَ (و ج د)	أوجدَ	يوجدُ	إيجاد - إيجاد	أوجد
باب إستفعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر
وَصَلَ (و ص ل)	إستوصلَ	يستوصلُ	إستوصال - إستیصال	إستوصل

اگر فعل مثال «یائی» را به باب های ثلاثی مزید ببریم تنها در مضارع، باب «إفعال»، حرف عله دچار تغییر می شود، بدینصورت که حرف عله ی «یاء» به «واو» تبدیل می شود که علت تبدیل حرف عله به «واو» این است که هرگاه «یاء» ساکن، بعد از ضمه واقع شود، حرف عله ی «یاء» به «واو» تبدیل می شود. مثال:

قاعده: هرگاه حرف عله «یاء» ساکن، بعد از ضمه واقع شود، حرف عله «یاء» به «واو» تبدیل می شود.

باب افعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر
يَقَنَ (ی ق ن)	أيقنَ	ييقنُ - يُوقنُ	إيقان	أيقن

بررسی اِعالال در فعل أَجوف (ثلاثی مجرد)

أجوف در زمان ماضی

أجوف در زمان ماضی، از صیغه (۱ الی ۵) حرف عله به «الف» تبدیل می شود زیرا که هرگاه حرف عله متحرک و ماقبل آن مفتوح باشد، به «الف» تبدیل می شود. از صیغه (۶ الی آخر) نیز حرف عله حذف می شود که علت حذف آن، این است که هرگاه دو حرف ساکن کنار هم قرار بگیرند و یکی از آن دو، حرف عله باشد، حرف عله حذف می گردد. مثال در صفحه سوم:

قاعده یکم: هرگاه حرف عله متحرک و ماقبل آن مفتوح باشد، به «الف» تبدیل می شود.

قاعده دوم: هرگاه دو حرف ساکن کنار هم بیایند یکی از آن دو حرف ساکن و دیگری عله باشد، حرف عله حذف می شود.

مثال برای أجوف در زمان ماضی «واوی»

غایب	قَوْلَ ← قالَ	قَوْلَا ← قالا	قَوْلُوا ← قالوا
	قَوْلَتْ ← قالتَ	قَوْلْتَا ← قالتا	قَوْلْنِ ← قلنَ
مخاطب	قالتَ ← قُلْتَ	قالتُما ← قُلْتُما	قالتُم ← قُلْتُم
	قالتِ ← قُلْتِ	قالتُما ← قُلْتُما	قالتُنَّ ← قُلْتُنَّ
متکلم	قالتُ ← قُلْتُ		
	قالنا ← قُلْنَا		

مثال برای أجوف در زمان ماضی «یائی»

غایب	بِيعَ ← باعَ	بِيعَا ← باعا	بِيعُوا ← باعوا
	بِيعَتْ ← باعتَ	بِيعَتَا ← باعتا	بِيعْنَ ← بعنَ
مخاطب	باعتَ ← بَعِثَ	باعتُما ← بَعِثُما	باعتُم ← بَعِثُم
	باعتِ ← بَعِثِ	باعتُما ← بَعِثُما	باعتُنَّ ← بَعِثُنَّ
متکلم	باعتُ ← بَعِثُ		
	باعنا ← بَعِثْنَا		

نکته: حرکت حرف اول فعل ماضی أجوف (واوی) و (یائی) به حرکت عین الفعل مضارع آن بستگی دارد. اگر عین الفعل مضارع ضمه بود، در ماضی از صیغه (۶) به بعد حرکت حرف اول، ضمه، و اگر عین الفعل مضارع، کسره یا فتحه باشد در ماضی از صیغه (۶) به بعد حرکت حرف اول، کسره خواهد شد.

أجوف در مضارع معلوم

أجوف در مضارع معلوم، اولاً، در تمام صیغه ها اعلال به اسکان وجود دارد، به این صورت که حرف عله، به ماقبل انتقال داده می شود و ساکن می گردد. ثانياً، در صیغه های (۶ و ۱۲) علاوه بر اعلال به

اسکان، إعلال به حذف نیز (به خاطر التقای ساکنین) صورت می گیرد و حرف عله، حذف می شود، اما باید دقت کرد که اگر در فعلی چند اعلال رخ دهد آخرین اعلال مدّ نظر است.

قاعده: اگر حرف عله متحرک و ماقبل آن ساکن باشد، حرکت حرف عله به ماقبل منتقل شده و ساکن می گردد.

نکته: فعل إجوف «واوی» در مضارع بر وزن (يَفْعُلُ) و إجوف «یائی» بر وزن (يَفْعَلُ) می آید.

مثال برای اجوف در زمان مضارع «واوی»

يَقُولُ ← يَقُولُ	يَقُولَانِ ← يَقُولَانِ	يَقُولُونَ ← يَقُولُونَ	غایب
يَقُولَنَّ ← يَقُولَنَّ ← يَقُولَنَّ	يَقُولَانِ ← يَقُولَانِ	يَقُولُونَ ← يَقُولُونَ	
تَقُولُ ← تَقُولُ	تَقُولَانِ ← تَقُولَانِ	تَقُولُونَ ← تَقُولُونَ	مخاطب
تَقُولَنَّ ← تَقُولَنَّ ← تَقُولَنَّ	تَقُولَانِ ← تَقُولَانِ	تَقُولُونَ ← تَقُولُونَ	
أَقُولُ ← أَقُولُ			متکلم
نَقُولُ ← نَقُولُ			

مثال برای اجوف در زمان مضارع «یائی»

يَبِيعُونَ ← يَبِيعُونَ	يَبِيعَانِ ← يَبِيعَانِ	يَبِيعُونَ ← يَبِيعُونَ	غایب
يَبِيعَنَّ ← يَبِيعَنَّ ← يَبِيعَنَّ	يَبِيعَانِ ← يَبِيعَانِ	يَبِيعُونَ ← يَبِيعُونَ	
تَبِيعُ ← تَبِيعُ	تَبِيعَانِ ← تَبِيعَانِ	تَبِيعُونَ ← تَبِيعُونَ	مخاطب
تَبِيعَنَّ ← تَبِيعَنَّ ← تَبِيعَنَّ	تَبِيعَانِ ← تَبِيعَانِ	تَبِيعُونَ ← تَبِيعُونَ	
أَبِيعُ ← أَبِيعُ			متکلم
نَبِيعُ ← نَبِيعُ			

أجوف در امر حاضر

أجوف در امر حاضر در صیغه های (۱ و ۶) إعلال به حذف صورت می گیرد که علت حذف حرف عله به خاطر التقای ساکنین است، البته در صیغه های (۲، ۳، ۴، ۵) نیز إعلال به اسکان وجود دارد که قبلا در مضارع انجام شده است. مثال:

مثال برای أجوف «واوی»

تَقُولُ ← قَوْلٌ ← قُلْ	تَقُولَانِ ← قَوْلَا	تَقُولُونَ ← قَوْلُوا	مخاطب
تَقُولِينَ ← قَوْلِي	تَقُولَانِ ← قَوْلَا	تَقُولْنَ ← قُلْنَ	

مثال برای أجوف «یائی» ← فعل بَيَعُ

تَبِيعُ ← تَبِيعٌ ← بِعْ	تَبِيعَانِ ← بَيْعَا	تَبِيعُونَ ← بَيْعُوا	مخاطب
تَبِيعِينَ ← بَيْعِي	تَبِيعَانِ ← بَيْعَا	تَبِيعْنَ ← بَعْنَ	

أجوف در مضارع مجزوم

أجوف در مضارع مجزوم، در صیغه های (۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) أعلال به حذف وجود دارد که حذف حرف عله به خاطر التقای ساکنین است، البته أعلال های دیگری رخ می دهد که قبلا در مضارع به آن اشاره شد.

مثال برای أجوف در مضارع مجزوم «یائی»

يَبِيعُ ← لَمْ يَبِيعْ ← لَمْ يَبِعْ	يَبِيعَانِ ← لَمْ يَبِيعَا	يَبِيعُونَ ← لَمْ يَبِيعُوا	غایب
يَبِيعِينَ ← لَمْ يَبِيعِي	يَبِيعَانِ ← لَمْ يَبِيعَا	يَبِيعْنَ ← لَمْ يَبِيعْنَ	
يَبِيعُ ← لَمْ يَبِيعْ ← لَمْ يَبِعْ	يَبِيعَانِ ← لَمْ يَبِيعَا	يَبِيعُونَ ← لَمْ يَبِيعُوا	مخاطب
يَبِيعِينَ ← لَمْ يَبِيعِي	يَبِيعَانِ ← لَمْ يَبِيعَا	يَبِيعْنَ ← لَمْ يَبِيعْنَ	
أَبِيعُ ← لَمْ أَبِيعْ ← لَمْ أَبِعْ			متکلم
نَبِيعُ ← لَمْ نَبِيعْ ← لَمْ نَبِعْ			

مثال برای أجوف در مضارع مجزوم «واوی»

غایب	يَقُولَ ← لَمْ يَقُولْ ← لَمْ يَقُلْ	يَقُولَانِ ← لَمْ يَقُولَا	يَقُولُونَ ← لَمْ يَقُولُوا
	تَقُولَ ← لَمْ تَقُولْ ← لَمْ تَقُلْ	تَقُولَانِ ← لَمْ تَقُولَا	يَقْلُنَ ← لَمْ يَقْلُنَا
مخاطب	تَقُولُ ← لَمْ تَقُولْ ← لَمْ تَقُلْ	تَقُولَانِ ← لَمْ تَقُولَا	تَقُولُونَ ← لَمْ تَقُولُوا
	تَقُولِينَ ← لَمْ تَقُولِي	تَقُولَانِ ← لَمْ تَقُولَا	تَقْلُنَ ← لَمْ تَقْلُنَا
متكلم	أَقُولُ ← لَمْ أَقُولْ ← لَمْ أَقُلْ		
	نَقُولُ ← لَمْ نَقُولْ ← لَمْ نَقُلْ		

نکته: گاهی فعل أجوف (واوی) و (یائی) بر وزن (يَفْعَلُ) می رود، مثل (خَوْفَ ← يَخَوْفُ) یا (نَيْلَ ← يَنْبِلُ) به جای إعلال به اسکان، إعلال به قلب صورت می گیرد، ولی در صیغه های (۶ و ۱۲) همچنان إعلال به حذف رخ می دهد.

مثال برای أجوف «واوی» که بر وزن (يَفْعَلُ) رفته است.

غایب	يَخَوْفُ ← يَخَافُ	يَخَوْفَانِ ← يَخَافَانِ	يَخَوْفُونَ ← يَخَافُونَ
	تَخَوْفُ ← تَخَافُ	تَخَوْفَانِ ← تَخَافَانِ	يَخَفْنَ ← يَخَافْنَ
مخاطب	تَخَوْفُ ← تَخَافُ	تَخَوْفَانِ ← تَخَافَانِ	تَخَوْفُونَ ← تَخَافُونَ
	تَخَوْفِينَ ← تَخَافِينَ	تَخَوْفَانِ ← تَخَافَانِ	تَخَفْنَ ← تَخَافْنَ
متكلم	أَخَوْفُ ← أَخَافُ		
	نَخَوْفُ ← نَخَافُ		

بررسی فعل أجوف «واوی» و «یائی» در باب های ثلاثی مزید

اگر فعل أجوف «واوی» و «یائی» به باب های (إستفعال و إفعال) برود، در ماضی، مضارع، امر و مصدر این دو باب حرف عله «واو» و «یاء» تغییر می کند، بدین صورت که در ماضی حرف عله تبدیل به «الف» و در مضارع تبدیل به «یاء» و در امر و مصدر حذف می شود اما در مصدر به جای آن «ة» (تای گرد مؤنث)، به آخر مصدر اضافه می شود. مثال:

باب افعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر
قَوْمَ (ق و م)	أَقَامَ - أَقَامَ	يَقُومُ - يَقِيمُ	أَقَامَ - أَقَامَةٌ ^۱	أَقِمْ - أَقِمِ
باب إستفعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر
وَصَلَ (و ص ل)	إِسْتَقَامَ - إِسْتَقَامَ	يَسْتَقِيمُ - يَسْتَقِيمُ	إِسْتَقَامَ - إِسْتَقَامَةٌ	إِسْتَقِمِ - إِسْتَقِمِ

بررسی اِعلال در فعل ناقص

ناقص در زمان ماضی

ناقص در زمان ماضی، اگر فعل ناقص بر وزن «فَعَلَ» باشد، مانند: (قَوْلَ - هَدَى)، در صیغه (۱) اِعلال به قلب وجود دارد، یعنی حرف عله، تبدیل به «الف» می شود که علت آن این است که همچنان که گفته شد، هرگاه حرف عله متحرک باشد و ماقبل آن مفتوح، حرکت حرف عله تبدیل به «الف» می شود و در صیغه های (۳، ۴، ۵) اِعلال به حذف رخ می دهد، زیرا هرگاه حرف عله به «و» جمع و «ت» تانیث برسد، حرف عله حذف می شود. اما اگر بر وزن «فَعِلَ» باشد مانند: (حَسِبَى)، تنها در صیغه (۱) اِعلال به قلب وجود دارد و در بقیه صیغه ها اِعلالی رخ نمی دهد.

قاعده یکم: اگر حرف عله متحرک و ماقبل آن مفتوح باشد به «الف» تبدیل می شود.

قاعده دوم: هرگاه حرف عله در ماضی به «و» جمع و «ت» تانیث برسد، حذف می شود.

مثال برای ناقص در زمان ماضی «واوی»، (ماضی ناقص «واوی» بر وزن (فَعَلَ) می آید)

غایب	دَعَوَ ← دَعَا	دَعَا	دَعَوُوا ← دَعَوْا
	دَعَوْتَ ← دَعَتَ	دَعَوْتَا ← دَعَتَا	دَعَوْنَا
مخاطب	دَعَوْتَ	دَعَوْتُمَا	دَعَوْتُمْ
	دَعَوْتَ	دَعَوْتُمَا	دَعَوْتُنَّ
متکلم		دَعَوْتُ	
		دَعَوْنَا	

مثال برای ناقص در زمان ماضی «یائی»، (ماضی ناقص «یائی» نیز غالباً بر وزن (فَعَلَ) می آید)

هَدَا	هَدَى ← هَدَى	غایب
هَدَيْتَا ← هَدَيْتَا	هَدَيْتَ ← هَدَيْتَ	
هَدَيْتُمْ	هَدَيْتَ	مخاطب
هَدَيْتُنَّ	هَدَيْتَ	
هَدَيْتُمْ	هَدَيْتَ	متکلم
هَدَيْتُنَّ	هَدَيْتَ	

ناقص در زمان مضارع

ناقص در زمان مضارع ، اگر فعل ناقص بر وزن های (يَفْعَلُ - يَفْعُلُ) باشد مانند: (يَهْدِي - يَقُولُ)، در صیغه های (۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) إعلال به اسکان وجود دارد، زیرا وجود ضمه بر «واو» و وجود کسره بر «یاء» سنگین است، لذا حرکت حرف عله به ماقبل منتقل می شود و ساکن می گردد. و در صیغه های (۳، ۹، ۱۰) إعلال به حذف رخ می دهد، زیرا هرگاه حرف عله در مضارع به ضمیر «و» جمع «ی» مخاطب برسد، حذف می شود.

قاعده: هرگاه حرف عله ی «واو» و «یاء» در مضارع یه ضمیر «و» جمع و ضمیر «ی» مخاطب برسد حذف می شود.

مثال برای ناقص در زمان مضارع «واوی»، (مضارع ناقص «واوی» بر وزن (يَفْعَلُ) می آید)

يَدْعُونَ ← يَدْعُونَ	يَدْعُوَانِ	يَدْعُو ← يَدْعُو	غایب
يَدْعُونَ	تَدْعُوَانِ	تَدْعُو ← تَدْعُو	
تَدْعُوونَ ← تَدْعُوونَ	تَدْعُوَانِ	تَدْعُو ← تَدْعُو	مخاطب
تَدْعُونَ	تَدْعُوَانِ	تَدْعُوينَ ← تَدْعُوينَ	
	أَدْعُو ← أَدْعُو		متکلم
	نَدْعُو ← نَدْعُو		

مثال برای ناقص در زمان مضارع «یائی»، (مضارع ناقص «یائی» بر وزن (یَفْعَلُ) می آید)

یَهْدِيْ ← يَهْدِيْ	يَهْدِيَانِ	يَهْدِيُوْنَ ← يَهْدُوْنَ	غایب
تَهْدِيْ ← تَهْدِيْ	تَهْدِيَانِ	تَهْدِيُوْنَ ← تَهْدُوْنَ	
تَهْدِيْنِ ← تَهْدِيْنِ	تَهْدِيَانِ	تَهْدِيُوْنَ ← تَهْدُوْنَ	مخاطب
تَهْدِيْنِ ← تَهْدِيْنِ	تَهْدِيَانِ	تَهْدِيُوْنَ ← تَهْدُوْنَ	
أَهْدِيْ ← أَهْدِيْ			متکلم
نَهْدِيْ ← نَهْدِيْ			

ناقص در امر حاضر

در امر، در صیغه های (۱، ۳، ۴) إعلال به حذف صورت می گیرد، علت حذف حرف عله در صیغه (۱) به این دلیل است که هنگام امر، فعل ناقص جزم می شود و نشانه جزم فعل ناقص، حذف حرف عله است و علت حذف آن در صیغه های (۳ و ۴) این است که امر از فعل مضارع ساخته می شود و فعل مضارع قبلا در این دو صیغه دچار إعلال به حذف شده بود.

مثال برای ناقص در امر حاضر «واوی»

تَدْعُوْنَ / اُدْعُوا	تَدْعُوَانِ / اُدْعُوا	تَدْعُوْ / اُدْعُ	مخاطب
تَدْعُوْنَ / اُدْعُوْنَ	تَدْعُوَانِ / اُدْعُوا	تَدْعِيْنَ / اُدْعِيْ	

مثال برای ناقص در امر حاضر «یائی»

تَهْدُوْنَ / اِهْدُوا	تَهْدِيَانِ / اِهْدِيَا	تَهْدِيْ / اِهْدِ	مخاطب
تَهْدِيْنِ / اِهْدِيْنِ	تَهْدِيَانِ / اِهْدِيَا	تَهْدِيْنِ / اِهْدِيْ	

ناقص در زمان مضارع مجزوم

ناقص در زمان مضارع مجزوم، در صیغه های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴)، حرف عله، به نشانه جزم حذف می شود. مثال در صفحه دهم:

مثال برای ناقص در زمان مضارع مجزوم «واوی»

یَدْعُو ← لَمْ يَدْعُ	يَدْعُوَانِ ← لَمْ يَدْعُوا	يَدْعُونَ ← لَمْ يَدْعُوا	غایب
تَدْعُو ← لَمْ تَدْعُ	تَدْعُوَانِ ← لَمْ تَدْعُوا	تَدْعُونَ ← لَمْ يَدْعُوا	
تَدْعُو ← لَمْ تَدْعُ	تَدْعُوَانِ ← لَمْ تَدْعُوا	تَدْعُونَ ← لَمْ تَدْعُوا	مخاطب
تَدْعِينِ ← لَمْ تَدْعِي	تَدْعُوَانِ ← لَمْ تَدْعُوا	تَدْعُونَ ← لَمْ تَدْعُوا	
أَدْعُو ← لَمْ أَدْعُ			متکلم
نَدْعُو ← لَمْ نَدْعُ			

مثال برای ناقص در زمان مضارع مجزوم «یائی»

يَهْدِي ← لَمْ يَهْدِ	يَهْدِيَانِ ← لَمْ يَهْدِيَا	يَهْدِيُونَ ← لَمْ يَهْدُوا	غایب
تَهْدِي ← لَمْ تَهْدِ	تَهْدِيَانِ ← لَمْ تَهْدِيَا	يَهْدِينِ ← لَمْ يَهْدِينِ	
تَهْدِي ← لَمْ تَهْدِ	تَهْدِيَانِ ← لَمْ تَهْدِيَا	تَهْدِيُونَ ← لَمْ تَهْدُوا	مخاطب
تَهْدِيَيْنِ ← لَمْ تَهْدِي	تَهْدِيَانِ ← لَمْ تَهْدِيَا	تَهْدِينِ ← لَمْ تَهْدِينِ	
أَهْدِيُ ← لَمْ أَهْدِ			متکلم
نَهْدِيُ ← لَمْ نَهْدِ			



مفعولٌ مطلق

مفعولٌ مطلق: مصدری است منصوب از جنس فعل جمله که به منظور تأکید، یا برای بیان نوع حالت و یا بیان تعداد دفعات انجام فعل به کار می رود.

مفعولٌ مطلق بر سه قسم است:

۱. تأکیدی ۲. نوعی (بیانی) ۳. عددی

۱. مفعولٌ مطلق تأکیدی: مصدری است منصوب از جنس فعل جمله که به تنهایی (اغلب در آخر جملات) ذکر می شود و در انتهای آن تنوین دیده می شود. مثال:

مثال: نَزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً ← (تَنْزِيلاً) مفعولٌ مطلق تأکیدی است.

۲. مفعولٌ مطلق نوعی (بیانی): مصدری است منصوب از جنس فعل جمله که همراه آن صفت یا مضافٌ الیه می آید و به بیان فعل قبل از خود می پردازد تا مخاطب را از نوع عمل فاعل باخبر سازد. مثال:

مثال ۱: يَعْيشُ الْبَخِيلُ عَيْشَ الْفُقَرَاءِ ← (عَيْشَ) مفعولٌ مطلق نوعی (بیانی) است، زیرا بعد از آن مضافٌ الیه (الْفُقَرَاءِ) آمده است.

مثال ۲: الْمُسْلِمُ يُكْرِمُ ضَيْفَهُ إِكْرَامًا بِالْغَا ← (إِكْرَامًا) مفعولٌ مطلق نوعی (بیانی) است، زیرا بعد از آن صفت (بِالْغَا) آمده است.

۳. مفعولٌ مطلق عددی: تعداد و دفعات انجام عمل را نشان می دهد. مثال:

ضَرَبَ الْمُعَلِّمُ التِّلْمِيذَ ضَرْبَةً يَا ضَرْبَتَيْنِ يَا ضَرْبَاتٍ ← مفعولٌ مطلق عددی

(چون در کتاب های عربی جدید مفعولٌ مطلق عددی حذف شده است، مثال بالا فقط برای آشنایی با آن بود، لذا از ذکر آن خودداری می نمائیم)

نکات:

نکته ۱: در مفعولٌ مطلق، قاعده بر این است که اگر فعل جمله ثلاثی مزید باشد، مصدر باید از باب فعل جمله باشد. مثال:

مثال: يَجْتَهِدُ الطَّلَابُ مُجَاهِدَةً ← مصدر (يَجْتَهِدُ)، (إِجْتِهَاد) است نه (مُجَاهِدَةً)، پس غلط می باشد.

نکته ۲: گاهی فعلی که مصدر با آن همجنس است را نمی آورند و مصدر به تنهایی ذکر می شود که به چنین مصدری (مفعول مطلق نیابی) گفته می شود. که تعدادی از این مصادر عبارتند از: جداً، حقاً، أيضاً، شُکراً، عفواً، حتماً، صبراً، سُبْحَانَ اللَّهِ، أهلاً و سهلاً، سمعاً، طاعةً، حمداً، حسناً، معاذالله و ... لازم به ذکر است که مفعول مطلق برای فعل محذوف یا مفعول مطلق نیابی خود، قسمتی از مفعول مطلق تأکیدی به شمار می رود. مثال:

مثال: شُكْرًا لِلَّهِ - أَنَا أَحْيَيْكُمْ حَقًّا

نکته ۳: باید توجه داشت که مصادر بالا زمانی مفعول مطلق نیابی محسوب می شوند که جمله فعلیه و اسمیه از لحاظ نحوی کامل باشند و گرنه متناسب به نیاز جمله نقش می پذیرند. مثلاً در مثال های زیر چون این مصادر نقشهای دیگری متناسب به نیاز جمله گرفته اند، لذا مفعول مطلق نیابی محسوب نمی شوند. مثال:

مثال ۱: إِنَّ لَكُمْ عَلَيَّ حَقًّا ← (حَقًّا) اسم آن و منصوب

مثال ۲: هَلْ طَلَبْتَ مِنِّي حَقًّا؟ ← (حَقًّا) مفعول به و منصوب

نکته ۴: در ترجمه مفعول مطلق نوعی (بیانی) از کلماتی مانند: همچون، بسیار، به نیکی، به خوبی، به شدت، به سختی، شدیداً، مانند و ... استفاده می کنیم و نباید آنرا به صورت مفعول به ترجمه کرد.

مثال ۱: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ← ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید

مثال ۲: يَعِيشُ الْبَخِيلُ عَيْشَ الْفُقَرَاءِ ← ترجمه: بخیل، همچون فقراء زندگی می کند

مثال ۳: قُمْتُ قِيَامَ الْعَبْدِ ← ترجمه: مانند یک بنده بلند شدم

مثال ۴: إِمْتَحِنُوا إِمْتِحَانًا يَسِيرًا ← ترجمه: به خوبی (سادگی) امتحان دادند

نکته ۵: در ترجمه مفعول مطلق تأکیدی باید از کلماتی مثل قطعاً، بدون شک، مسلماً، یقیناً و ... استفاده می کنیم. مثال:

مثال: نَزَّلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ← ترجمه: قطعاً خداوند قرآن را نازل کرد



مفعولٌ فیهِ (ظرف مکان و ظرف زمان)

مفعولٌ فیهِ: اسمی است منصوب که زمان یا مکان وقوع فعل را نشان می دهد و متضمن معنای فی (در) - بدون ذکر حرف فی - می باشد. پس در واقع مفعولٌ فیهِ همان ظرف زمان و مکان (قید زمان و مکان در زبان فارسی) می باشد. مثال:

مثال ۱: يَدُاللهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ ← (فَوْقَ) ظرف مکان و مفعولٌ فیهِ و منصوب

مثال ۲: جَلَسْتُ بَيْنَ اَصْدِقَائِي ← (بَيْنَ) ظرف مکان و مفعولٌ فیهِ و منصوب

مثال ۳: الْاِكْتِرُونُ حَيْنَمَا يَدُورُ حَوْلَ نَوَاهِ الْمَادَّةِ ← (حَيْنَمَا) ظرف زمان و (حَوْلَ) ظرف مکان و مفعولٌ فیهِ و منصوب

مثال ۴: سَافَرْنَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ ← (يَوْمَ) ظرف زمان و مفعولٌ فیهِ و منصوب

پس مفعولٌ فیهِ بر دو قسم است:

۱. ظرف زمان (مفعولٌ فیهِ فی الزمان) ۲. ظرف مکان (مفعولٌ فیهِ فی المكان)

۱. ظرف زمان: کلماتی هستند که دلالت بر زمان وقوع فعل می کنند.

برخی از ظرف های زمان که بیشترین کاربرد را دارند عبارتند از: أَلْيَوْمَ، أَمْسٍ، صَبَاحاً، مَسَاءً، عِشَاءً، ظَهْرًا، لَيْلًا، نَهَارًا، غَدًا، أَبَدًا، الْآنَ، فَوْراً، سَاعَةً، عامً، سَنَةً، طَوَّلَ، حِينَ، حَيْنَمَا، قَبْلَ، بَعْدَ، عِنْدَ، مَعَ، لِحِظَةً، إِذَا، أَيْنَمَا (هر جا)، مَتَى، أَيْنَ و اسم ماه ها و فصل ها و ایام هفته و...

۲. ظرف مکان: کلماتی هستند که دلالت بر مکان وقوع فعل می کنند.

برخی از ظرف های زمان که بیشترین کاربرد را دارند عبارتند از: فَوْقَ، تَحْتَ، جَنْبَ، خَلْفَ، أَمَامَ، وَرَاءَ، شَمَالًا، يَمِينًا، يَسَارًا، قُرْبَ، بَيْنَ، حَوْلَ، وَسَطَ، مُقَابِلَ، هُنَا، هُنَاكَ، مَعَ، حَيْثُ (جاییکه)، خَلَالَ (میان) و...

نکات:

نکته ۱: برخی از ظروف مثل: قَبْلَ، بَعْدَ، عِنْدَ و مَعَ بنا بر موقعیت، گاهی در جمله ظرف مکان و گاهی نیز ظرف زمان می باشند. حال اگر به چیزی اضافه شوند که بر مکان دلالت کنند، آنها ظرف مکان بوده و اگر به چیزی اضافه شوند که بر زمان دلالت کنند آنها ظرف زمان می باشند. مثال:

مثال ۱: زَرْتَكَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ ← (قَبْلَ) ظرف زمان است، زیرا (طُلُوعِ) دلالت بر زمان می کند

مثال ۲: زَرْتَكَ قَبْلَ الْمَحْطَةِ ← (قَبْلَ) ظرف مکان است، زیرا (الْمَحْطَةُ) به معنی ایستگاه) دلالت بر مکان می کند

مثال ۳: ذَهَبْتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ مَعَ الصَّبَاحِ ← (مَعَ) ظرف زمان است، زیرا (الصَّبَاحِ) دلالت بر زمان می کند

مثال ۴: كُنْ مَعِيَ كَيْ أَسَاعِدُكَ ← (مَعَ) ظرف مکان است، زیرا (مَعَ) همراه ضمیر (ی) دلالت بر مکان می کند

نکته ۲: باید دانست که ظروف زمان و مکان، زمانی مفعول فیه هستند که اولاً منصوب باشند، دوماً بدون آنکه حرف (فی) بیاید متضمن معنای (فی) باشند. پس اگر ماقبل آن ها حرف (فی) بیاید مجرور به حرف جر هستند، و اگر منصوب نباشند، یا متضمن معنای (فی) نباشند، دیگر مفعول فیه نیستند و نقش های دیگری می پذیرند. مثال:

مثال ۱: يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ مُّبَارَكٌ ← نقش: (يَوْمٌ) مبتدا، (الْجُمُعَةُ) مضاف الیه، (يَوْمٌ) خبر

مثال ۲: الْمَدْرَسَةُ تَعْطِيلٌ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ ← نقش: (يَوْمِ) مجرور به حرف جر



حال

حال: اسم یا عبارتی است که حالت و چگونگی اسم هایی از قبیل فاعل، مفعول، مبتدا، نائب فاعل و... را بیان می کند، به فاعل، مفعول، مبتدا، نائب فاعل و... که توسط حال، حالت آن ها بیان می شود ذوالحال (صاحب حال) گفته می شود.

حال بر سه قسم است:

۱. حال مفرد ۲. حال جمله ۳. حال شبه جمله

۱. حال مفرد: اسمی است منصوب و نکره که اغلب به صورت مشتق به کار می رود. (به صورت جامد هم به کار برده می شود، اما به ندرت وجود دارد). مثال:

مثال: وَصَلَ الْمُسَافِرُ سَالِمًا ← (الْمُسَافِرُ) صاحب حال (ذوالحال) و (سَالِمًا) حال و منصوب

نکات:

نکته ۱: در حال مفرد، حال در جنس (مذکر و مؤنث) و عدد (مفرد، مثنی، جمع) با ذوالحال مطابقت می کند. مثال:

مثال ۱: ذَهَبَ الطَّالِبُ مَسْرُورًا ← (الطَّالِبُ) و (مَسْرُورًا) هر دو مفرد و مذکر هستند

مثال ۲: ذَهَبَ الطَّالِبَانِ مَسْرُورَيْنِ ← (الطَّالِبَانِ) و (مَسْرُورَيْنِ) هر دو مثنی و مذکر هستند

مثال ۳: ذَهَبَتِ الطَّالِبَةُ مَسْرُورَةً ← (الطَّالِبَةُ) و (مَسْرُورَةً) هر دو مفرد و مؤنث هستند

مثال ۴: ذَهَبَتِ الطَّالِبَاتُ مَسْرُورَاتٍ ← (الطَّالِبَاتُ) و (مَسْرُورَاتٍ) هر دو جمع و مؤنث هستند

نکته ۲: حال، اغلب نکره و ذوالحال همیشه معرفه است. مثال:

مثال: ذَهَبَ الطَّالِبُ مَسْرُورًا ← (الطَّالِبُ) معرفه و (مَسْرُورًا) نکره می باشد

نکته ۳: در حال مفرد، و در اسم مثنی و جمع مذکر سالم (ی) علامت نصب است و در جمع مؤنث سالم تنوین جر علامت آن می باشد. مثال:

مثال ۱: ذَهَبَ الطَّالِبَانِ مَسْرُورَيْنِ ← (مَسْرُورَيْنِ) حال و منصوب و علامت نصب (ی)

مثال ۲: ذَهَبَ الطَّالِبَاتُ مَسْرُورَاتٍ ← (مَسْرُورَاتٍ) حال و منصوب و علامت نصب (ی)

مثال ۳: ذَهَبَتْ الطَّالِبَاتُ مَسْرُورَاتٍ ← (مَسْرُورَاتٍ) حال و منصوب و علامت نصب تنوین جر

۲. حال جمله: اگر جمله ای (فعلیه یا اسمیه) بعد از اسم معرفه ای ذکر شود و این جمله به آن اسم معرفه برگردد و در مورد آن توضیح دهد، جملهٔ حالیه خواهد بود که محلاً منصوب خواهد بود. زیرا اعراب جمله محلی است و (واوی) که در ابتدای این جملهٔ حالیه می آید (واو حالیه) می گویند.

مثال ۱: جَاءَ الطَّالِبُ وَ يَنْجِحُ ← (وَ) واو حالیه و (يَنْجِحُ) جملهٔ حالیه فعلیه و محلاً منصوب است، زیرا بعد از اسمی معرفه (الطَّالِبُ) ذکر شده است.

مثال ۲: جَاءَ الطَّالِبُ وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ ← (وَ) واو حالیه و (يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ) جملهٔ حالیه اسمیه و محلاً منصوب است، زیرا بعد از اسمی معرفه (الطَّالِبُ) ذکر شده است.

نکات:

نکته ۱: واو حالیه اغلب و اکثراً در ابتدای جملهٔ حالیه اسمیه ذکر می شود.

نکته ۲: کاربرد واو حالیه با جملهٔ حایه فعلیه نیز اشکالی ندارد به شرطی که قبل از فعل، قَدْ، لا، لَمْ، لَمَّا و ... بیاید. اما اگر فعل آن مضارع مثبت باشد، واو حالیه ذکر نمی شود. مثال:

مثال ۱: جَاءَ الطَّالِبُ وَ قَدْ نَجَحَ ← (وَ) واو حالیه و (قَدْ نَجَحَ) جملهٔ حالیه و محلاً منصوب است، در این جا آمدن واو حالیه اشکالی ندارد.

مثال ۲: جَاءَ الطَّالِبُ وَ لَمْ يَنْجِحْ ← (وَ) واو حالیه و (لَمْ يَنْجِحْ) جملهٔ حالیه و محلاً منصوب است، در این جا آمدن واو حالیه اشکالی ندارد

مثال ۳: جَاءَ الطَّالِبُ وَ لَا يَنْجِحُ ← (وَ) واو حالیه و (لَا يَنْجِحُ) جملهٔ حالیه و محلاً منصوب است، در این جا آمدن واو حالیه اشکالی ندارد.

مثال ۴: جَاءَ الطَّالِبُ وَ لَمَّا يَنْجِحُ ← (وَ) واو حالیه و (لَمَّا يَنْجِحُ) جملهٔ حالیه و محلاً منصوب است، در این جا آمدن واو حالیه اشکالی ندارد.

مثال ۵: جَاءَ الطَّالِبُ وَ يَنْجِحُ ← (يَنْجِحُ) جملهٔ حالیه و محلاً منصوب است، در این جا آمدن واو حالیه اشکال دارد، زیرا فعل جمله حالیه یعنی (يَنْجِحُ) مضارع مثبت است.

نکته ۳: حال اگر جمله اسمیه باشد، متشکل از مبتدا و خبر خواهد بود که هر دو (مبتدا و خبر) باید مرفوع باشند. مثال:

مثال ۱: جَاءَ الطَّالِبُ وَهُوَ ضَاحِكٌ ← (هُوَ ضَاحِكٌ) جمله حالیه اسمیه است که (هُوَ) مبتدا و مرفوع و (ضَاحِكٌ) خبر و مرفوع می باشد.

مثال ۲: جَاءَ الطَّالِبُ وَهُوَ يَضْحَكُ ← (هُوَ يَضْحَكُ) جمله حالیه اسمیه است که (هُوَ) مبتدا و مرفوع و (يَضْحَكُ) خبر و مرفوع می باشد.

نکته ۴: حال مفرد را می توان به حال جمله (فعلیه یا اسمیه) تبدیل نمود. مثال:

مثال: «جَاءَ الطَّالِبُ مَسْرُورًا» (مَسْرُورًا) حال مفردی است که می توان آن را به یکی از صورت های زیر نوشت:

- | | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱. جَاءَ الطَّالِبُ وَهُوَ مَسْرُورٌ | ۵. جَاءَ الطَّالِبُ وَ لَمْ يَسِرْ |
| ۲. جَاءَ الطَّالِبُ وَهُوَ يَسِرُّ | ۶. جَاءَ الطَّالِبُ وَ لَا يَسِرُّ |
| ۳. جَاءَ الطَّالِبُ وَقَدْ سَرَّ | ۷. جَاءَ الطَّالِبُ وَ لَمَّا يَسِرُّ |
| ۴. جَاءَ الطَّالِبُ يَسِرُّ | |

نکته ۵: در ترجمه حال جمله، ابتدا عبارت «درحالیکه، حال آنکه، که» را در ابتدای جمله می نویسیم و سپس زمان جمله حالیه را طبق الگوی زیر ترجمه می کنیم:

* اگر زمان قبل از جمله حالیه ماضی و زمان جمله حالیه نیز ماضی باشد، به صورت ماضی بعید معنی می شود.

* اگر زمان قبل از جمله حالیه ماضی و زمان جمله حالیه مضارع باشد، به صورت ماضی استمراری معنی می شود.

نکته ۶: در ترجمه حال مفرد، آن را مانند قیدحالت در زبان فارسی معنی می کنیم که علامت قیدحالت در زبان فارسی «ان» و «انه» می باشد یا گاهی می توان حال مفرد را در ترجمه، همراه حرف «با» آورد. مثال:

مثال ۱: جَاءَ الطَّالِبُ ضَاحِكًا ← دانش آموز خندان آمد

مثال ۲: جَاءَ الطَّالِبُ مَسْرُورًا ← دانش آموز با شادی آمد



تمییز

تمییز: اسمی است منصوب، نکره و اغلب جامد که برای رفع ابهام اسم یا جمله ماقبل خود به کار می رود.

تمییز بر دو قسم است:

۱. تمییز مفرد ۲. تمییز جمله

۱. تمییز مفرد: آن است که از اسم قبل از خود رفع ابهام کند. مثال:

مثال: لی هِکْتارٌ أَرْضًا ← ترجمه: یک هکتار زمین دارم ← نقش: (أَرْضًا) تمییز است که از اسم قبل از خود (هِکْتارٌ) رفع ابهام می کند.

* راه تشخیص تمییز مفرد: تمییز مفرد پس از عدد و اسمهایی که بر وزن، مساحت، مقدار، پیمانه، حجم و... دلالت دارند، ذکر می شود. مثال:

مثال ۱: مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ← (خَيْرًا) تمییز مفرد است، زیرا (ذَرَّةٍ) دلالت بر حجم می کند.

مثال ۲: رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا ← (كَوْكَبًا) تمییز مفرد است، زیرا بعد از عدد (أَحَدَ عَشَرَ) آمده است.

مثال ۳: إِشْتَرَيْتُ مِثْرًا قُمَاشًا ← (قُمَاشًا) تمییز مفرد است، زیرا (مِثْرًا) دلالت بر مساحت می کند.

مثال ۴: شَرَبْتُ كَأْسًا لَبَنًا ← (لَبَنًا) تمییز مفرد است، زیرا (كَأْسًا) بر پیمانه دلالت می کند.

مثال ۵: لِي هِکْتارٌ أَرْضًا ← (أَرْضًا) تمییز مفرد است چون (هِکْتارٌ) دلالت بر مساحت می کند.

نکات:

نکته ۱: تمییز عدد، احکام ویژه و مخصوصی دارد که هر چند در کتاب های جدید عربی، از بحث در مورد این قواعد و احکام خودداری شده است ولی برای فهم بهتر مطلب به صورت گذرا بیان می شود.

* تمییز اعداد (سه الی ده) همیشه جمع و مجرور است. مثال:

مثال: أَشْتَرَيْتُ أَرْبَعَ مَجَلَاتٍ ← (مَجَلَاتٍ) تمییز است که به صورت جمع و مجرور آمده است.

* تمییز اعداد (صد، هزار، میلیون و میلیارد) همیشه مفرد و مجرور است. مثال:

مثال: جاءَ أَلْفٌ رَجُلٍ ← (رَجُلٍ) تمییز است که به صورت مفرد و مجرور آمده است.

* تمییز نسبت: آن است که از جمله قبل از خود رفع ابهام کند. مثال:

مثال: عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْكَ عِلْمًا ← ترجمه: علی از لحاظ علمی از تو بهتر است. ← نقش: (عِلْمًا) تمییز است که از جمله عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْكَ رفع ابهام کرده است.

* راه تشخیص تمییز نسبت: تمییز نسبت، پس از اسم تفضیل و اغلب پس از فعل های مانند: حَسَنٌ،

طاب، فاض، فَجَّرَ، كَفَى، أَحْصَى، وَسَعَ، مَلَأَ، أَمْتَلَأَ، زَادُوا، إِزْدَادَ، كَثُرَ و... می آید. مثال:

مثال ۱: الْمُؤْمِنُ أَكْثَرُ صَبْرًا مِنَ الْآخِرِينَ ← (صَبْرًا) تمییز نسبت است، زیرا پس از (أَكْثَرُ) که اسم تفضیل است ذکر شده است.

مثال ۲: حَسَنَ اطَّلَابٍ خَلْقًا ← (خَلْقًا) تمییز نسبت است، زیرا پس از فعل (حَسَنَ) ذکر شده است.

مثال ۳: أَمْتَلَأَ قَلْبِي إِيمَانًا ← (إِيمَانًا) تمییز نسبت است، زیرا پس از فعل (أَمْتَلَأَ) ذکر شده است.

مثال ۴: فَجَّرَ الْأَرْضَ عَيْونًا ← (عَيْونًا) تمییز نسبت است، زیرا پس از فعل (فَجَّرَ) ذکر شده است.

مثال ۵: يَزِدَادُ الْمُؤْمِنُونَ قُوَّةً ← (قُوَّةً) تمییز نسبت است، زیرا پس از فعل (يَزِدَادُ) ذکر شده است.

نکته ۲: کلمات (خَيْرٌ) و (شَرٌّ) اگر به معنای (خوبتر - خوبترین) و (بدتر - بدترین) باشند، اسم منصوب،

نکره و جامدی که پس از آن ها ذکر می شود، تمییز نسبت است. مثال:

مثال ۱: هُوَ خَيْرٌ عَمَلًا ← ترجمه: او از جهت عمل خوبتر - خوبترین است. ← نقش: (عَمَلًا) تمییز نسبت است.

مثال ۲: هُوَ شَرُّ النَّاسِ لِسَانًا ← ترجمه: او بدتر - بدترین مردم از جهت زبان است. ← نقش: (لِسَانًا) تمییز نسبت است.

نکته ۳: تمییز نسبت (جمله) در اصل یکی از موترد زیر بوده است:

* مبتدا: تمییز نسبت در اصل زمانی مبتدا می باشد که جمله اسمیه باشد. مثال:

مثال: مُؤْمِنٌ أَكْثَرُ صَبْرًا مِنَ الْآخِرِينَ ← (صَبْرًا) در اصل مبتدا بوده است، یعنی جمله در اصل به صورت (صَبْرًا الْمُؤْمِنُ أَكْثَرُ مِنَ الْآخِرِينَ) بوده است.

* فاعل: تمییز نسبت در اصل زمانی فاعل می باشد که جمله فعلیه باشد و فعل آن لازم باشد. مثال:

مثال: طابَ التِّلْمِيذُ أَخْلَاقًا ← (أَخْلَاقًا) در اصل فاعل بوده است، زیرا جمله فعلیه است و فعل آن یعنی (طاب) نیز لازم می باشد. یعنی در اصل جمله به صورت (طابَ أَخْلَاقُ التِّلْمِيذِ) بوده است.

* مفعول: تمییز نسبت در اصل زمانی مفعول می باشد که جمله فعلیه باشد ولی فعل آن متعدی باشد.
 مثال: فَجَرْنَا الْأَرْضَ عَيْونًا ← (عَيْونًا) در اصل مفعول می باشد، زیرا جمله فعلیه بوده و فعل آن هم متعدی می باشد.
 یعنی جمله در اصل (فَجَرْنَا عَيْونَ الْأَرْضِ) بوده است.



إِستثناء

إِستثناء: اسلوبی است که از طریق آن، فرد یا افرادی (اقلیتی) را از حکمی که در مورد جمع یا گروهی (اکثریتی) صادر کرده ایم، خارج می کنیم. در این صورت فرد یا افراد جدا شده را «مستثنی» و جمع یا گروهی که مستثنی از آن جدا می شود «مستثنی منه» و ابزار جدا سازی را «ادات إِستثناء» می گویند.

إِستثناء بر سه رکن است:

۱. مستثنی منه (قبل از ادات استثناء می آید) ۲. ادات استثناء ۳. مستثنی (بعد از ادات إِستثناء می آید)

إِستثناء بر دو قسم است:

۱. إِستثناء تام ۲. إِستثناء مفرغ

۱. إِستثناء تام: آن است که در آن مستثنی منه وجود داشته باشد. این نوع إِستثناء خود به دو صورت است اما توضیح آن در کتاب درسی حذف شده است از بحث در مورد آن پرهیز می کنیم. مثال:
 مثال: قَرَأْتُ دُرُوسِي إِلَّا أَلْغَةَ الْعَرَبِيَّةَ ← (دُرُوسِي) مستثنی منه، (إِلَّا) ادات إِستثناء، (أَلْغَةَ الْعَرَبِيَّةَ) مستثنی و منصوب است. در این مثال چون مستثنی منه در جمله ذکر شده است، پس إِستثناء تام است.

۲. إِستثناء مفرغ: آن است که در آن مستثنی منه وجود نداشته باشد و ذکر نشود. مثال:

مثال ۱: ما قَرَأْتُ إِلَّا أَلْغَةَ الْعَرَبِيَّةَ ← (إِلَّا) ادات إِستثناء، (أَلْغَةَ الْعَرَبِيَّةَ) مستثنی مفرغ و منصوب با اعراب مفعول

مثال ۲: لَمْ يَنْجَحْ إِلَّا سَعِيدٌ ← (إِلَّا) ادات إِستثناء، (سَعِيدٌ) مستثنی مفرغ و مرفوع با اعراب فاعل

همچنان که در دو مثال بالا مشهود است مستثنی منه ذکر نشده است، پس إِستثناء مفرغ است.

نکات:

نکته ۱: در **إِسْتِثْنَاء تام**، اعراب مستثنی همیشه منصوب است.

نکته ۲: در **إِسْتِثْنَاء مَفْرُغ**، اعراب مستثنی همیشه منصوب نیست بلکه اعراب آن بستگی به نقشی دارد که در جمله می گیرد (با فرض نبود الّا). یعنی برای اینکه بدانیم مستثنی چه اعرابی دارد، (الّا) را در نظر نمی گیریم، لذا هر نقشی که داشت، اعراب آن را می پذیرد. مثال:

مثال ۱: مَا قَرَأْتُ إِلَّا **اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ** ← (إِلَّا) ادات **إِسْتِثْنَاء**، (اللُّغَةُ الْعَرَبِيَّةَ) مستثنی مَفْرُغ و منصوب با اعراب مفعول، زیرا اگر (إِلَّا) را در نظر نگیریم (اللُّغَةُ الْعَرَبِيَّةَ) مفعول خواهد بود.

مثال ۲: لَمْ يَنْجَحْ إِلَّا **سَعِيدٌ** ← (إِلَّا) ادات **إِسْتِثْنَاء**، (سَعِيدٌ) مستثنی مَفْرُغ و مرفوع با اعراب فاعل، زیرا اگر (إِلَّا) را در نظر نگیریم (سَعِيدٌ) فاعل خواهد بود.

مثال ۳: هَلْ جَزَاءُ **الإِحْسَانِ** إِلَّا **الإِحْسَانُ** ← (إِلَّا) ادات **إِسْتِثْنَاء**، (الإِحْسَانُ) مستثنی مَفْرُغ و مرفوع با اعراب فاعل، زیرا اگر (إِلَّا) را در نظر نگیریم (الإِحْسَانُ) فاعل خواهد بود.

نکته ۳: **إِسْتِثْنَاء مَفْرُغ** اغلب در جملاتی می آید که حالت سؤالی یا منفی دارند. پس اگر در ابتدای جمله ادات منفی مانند: لَمْ، لَمَّا، لَنْ، لَيْسَ، مَا، لَا و ادات سؤالی هَلْ، أ و... ذکر شود اکثراً **إِسْتِثْنَاء مَفْرُغ** است.

نکته ۴: گاهی اوقات **إِسْتِثْنَاء مَفْرُغ** را می توان به صورت مثبت ترجمه کرد، بدین صورت که به جای استفاده از کلماتی همچون: مگر، به جز و... می توان از کلماتی مانند: تنها، فقط و... استفاده کرد. مثال:

مثال: لَا تَطْلُبُ إِلَّا **الْحَسَنَاتِ** ← ترجمه: فقط خوبی ها را بخواه



منادا

منادا (ندا داده شده): اسمی است که پس از یکی از حروف ندا می آید که یکی از مهم ترین حروف ندا کلمه (یا) می باشد.

مثال: یا مُحَمَّدُ / یا قُدُسُ / یا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ

منادا بر پنج قسم است:

۱. منادای علم (مفرد) ۲. منادای مضاف ۳. منادای نکره مقصوده ۴. منادای شبه مضاف ۵. منادای نکره غیر مقصوده (منادای شبه مضاف و منادای نکره غیر مقصوده در مبحث درسی حذف شده است، لذا از بحث در مورد آن خودداری می کنیم)

۱. منادای علم (مفرد): اگر پس از حرف ندا، اسم خاصی بیاید، منادای علم (مفرد) است. مثال:

مثال ۱: یا قُدُسُ! ← (قُدُسُ) اسم خاص است.

مثال ۲: یا عَلِيُّ! ← (عَلِيُّ) اسم خاص است.

۲. منادای مضاف: اگر اسمی پس از حرف ندا آمده و مضاف واقع شده باشد، یعنی پس از آن اسم، مضاف الیه آمده باشد، منادای مضاف است. مثال:

مثال: یا خَادِمَ الْجِسْمِ! ← (خَادِمَ) منادای مضاف است، زیرا پس از آن مضاف الیه (الْجِسْمِ) آمده است.

۳. منادای نکره مقصوده: اگر پس از حرف ندا، یک اسم عام و نکره بیاید، منادای نکره مقصوده است.

مثال: یا رَجُلًا! ← (رَجُلًا) منادای نکره مقصوده است، زیرا اسمی است که افراد زیادی را شامل می شود و نکره هم می باشد. (منظور از نکره بودن این است که (ال) نداشته باشد)

نکات:

نکته ۱: اعراب منادای علم (مفرد) و نکره مقصوده مبنی بر ضم و محلاً منصوب می باشد.

نکته ۲: اعراب منادای مضاف منصوب می باشد.

نکته ۳: اگر ما بخواهیم اسمی را که دارای (ال) باشد را مورد ندا قرار دهیم، باید از واسطه استفاده

کنیم که این واسطه برای مذکر (أَيُّهَا) و برای مؤنث (أَيْتَهَا) می باشد. مثال:

مثال ۱: یا + اَنَاسٌ ← یا أَيُّهَا اَنَاسٌ

مثال ۲: یا + اَلطَّالِبَةُ ← یا أَيَّتُهَا اَلطَّالِبَةُ

* در چنین شرایطی (أَيُّ) و (أَيَّتُهَا) منادای نکره مقصوده می باشند و اعراب آن دو مبنی بر ضم و محلا منصوب می باشد و (ها) حرف تنبیه می باشد و اسم بعد از آن، اگر مشتق باشد صفت است و اگر جامد باشد عطف بیان می باشد.

نکته ۳: حرف ندا گاهی اوقات حذف می شود. مثال:

مثال: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ← در این عبارت حرف ندا حذف شده است، ما باید از سیاق جمله پی به حذف آن ببریم.

نکته ۴: مندا غالباً با یک فعل مخاطب (امر) و (نهی) همراه است. مثال:

مثال: یا عَلِيُّ! اُنْظُرْ اِلَى كِتَابِكَ ← (اُنْظُرْ) فعل امر است.

نکته ۵: اگر اسم مثنی و جمع مذکر سالم منادای مضاف واقع شوند، (ن) آن دو حذف می شود. مثال:

مثال ۱: یا مُسْلِمِيْنَ اَلْعَالَمِ ← یا مُسْلِمِي اَلْعِلْمِ

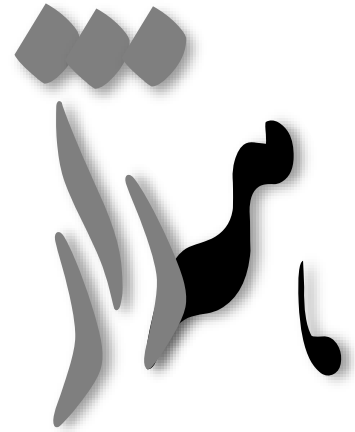
مثال ۲: یا طَالِبِيْنَ اَلصَّفِّ ← یا طَالِبِي اَلصَّفِّ

نکته ۶: اگر منادا به ضمیر (ی) بچسبد، گاهی این ضمیر می تواند حذف شود. مثال:

مثال: یا رَبِّي ← یا رَبِّ



http://ekran.blog.ir	جهت دریافت
http://farhangsarainiran.blog.ir	جهت دریافت
E-mail: farhang.hajiazizi@yahoo.com	جهت ارتباط



Abdurrahman Sharafkandi

Abdurrahman Sharafkandi or Hazhar or Hajar, (1920 – February 21, 1991), was a renowned Kurdish writer, poet, lexicographer, linguist, and translator, from Iran.

Hejar was born in the city of boukan in north-western Iran. He began religious studies in early childhood, but was forced to abandon it when he lost his father at the age of 17. He started writing poems in Kurdish around 1940. Through his readings, he came under the influence of famous Kurdish poets such as Malaye Jaziri, Ahmad Khani, Wafaei and Haji Qadir Koyi. He was involved in the Kurdish movement led by Qazi Muhammad and was appointed as one of the official poets of the Republic of Mahabad in 1947. After the fall of the republic, he was forced into exile. For about 30 years, he lived in different countries such as Iraq, Syria, Lebanon and Egypt. In Iraq, he became involved in the nationalist movement led by Mustafa Barzani, with whom he developed a close friendship. In 1975, after the defeat of the movement, he moved back to Iran, and settled in the city of Karaj, where he lived until his death on February 22, 1990. He is buried in Mahabad.

Hejar was one of the most prolific Kurdish writers. He wrote 24 books and is credited with many works, among which are the editing and commentary of poems of Malaye Jaziri in Sorani Kurdish, a translation of Khani's works into Sorani Kurdish, a translation of Koran into Kurdish, the first Kurdish-Persian dictionary in Iran, and the translation of the poems of Khayyam into Kurdish, with the same rhythm.